

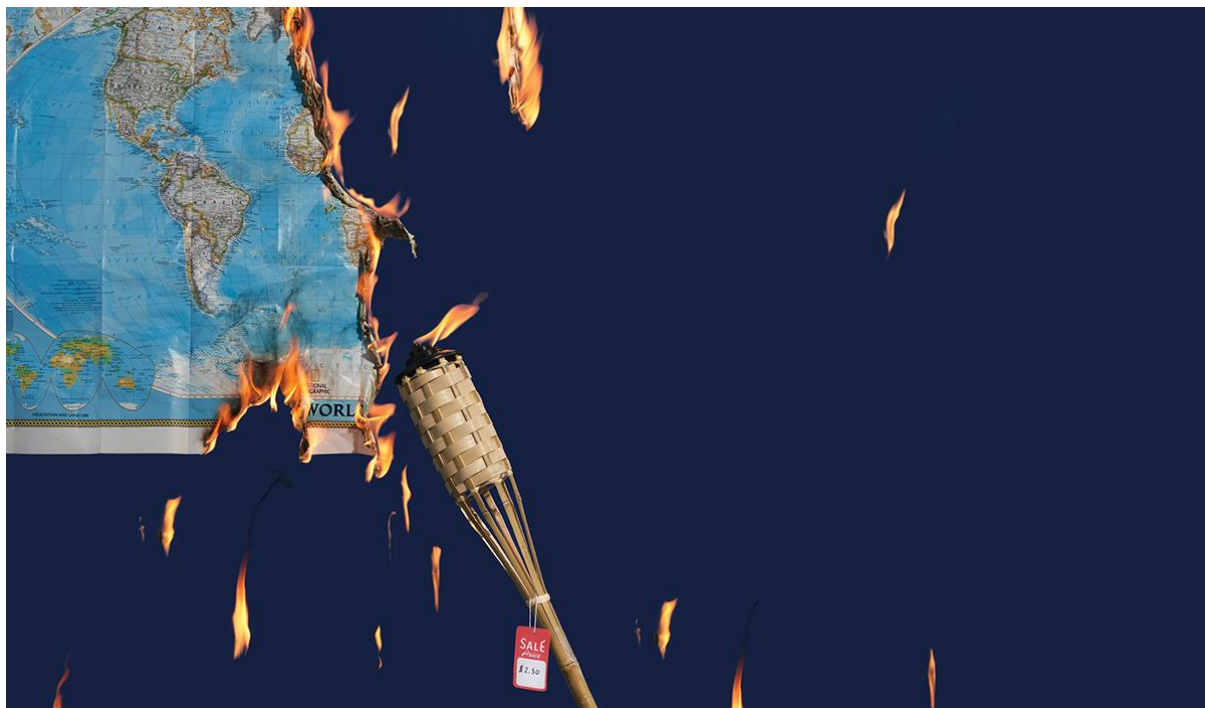


نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواری نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

انترناسیونالیسم در زمانه‌ی پس از سیاست‌های توده‌ای

بنجامین فوگل
ترجمه‌ی: آرش سیفی



اسفند ۱۴۰۳

پیش‌گفتار مترجم: در جهان امروز با بحران‌های عمیق سیاسی، اقتصادی و زیست‌محیطی مواجه هستیم؛ قدرت گرفتن راست افراطی، یورش الیگارش‌ها و ابرثروت‌مندان به پهنه‌های سیاسی و اجتماعی و کنترل آن‌ها بر شرکت‌های فن‌آوری و شبکه‌های اجتماعی، استمرار جنگ‌های خانمان‌سوز و رقابت‌های سیاسی و اقتصادی میان کشورها و ظهور فاز تازه‌ای از سرمایه‌داری جهانی که پس از شکست مفتضحانه‌ی نئولیبرالیسم پدیده‌هایی چون ترامپیسم در آمریکا و نئوفاشیسم در اروپا را رقم زده، همه نشان‌دهنده‌ی محدودیت‌ها و خطرات نگاه ملی در حل این گرفتاری‌های جهانی هستند. انترناسیونالیسم در چنین شرایطی فرصتی برای بازاندیشی در مفهوم هم‌بستگی و عدالت اجتماعی فراهم می‌کند.

«انترناسیونالیسم در زمانه‌ی پس از سیاست‌های توده‌ای» نوشته‌ی بنجامین فوگل، با رویکردی تاریخی، شکل‌گیری ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم را تحلیل می‌کند و نشان می‌دهد که این دو مفهوم چگونه هم‌چنان بر پویایی‌های سیاسی و اجتماعی جهان معاصر تأثیرگذارند. فوگل با تأکید بر نقش ناسیونالیسم در تعمیق چالش‌های جهانی، هم‌بستگی بین‌المللی را تنها راه‌حل پایدار برای مقابله با بحران‌های زیست‌محیطی، اقتصادی و سیاسی معرفی می‌کند.

نقد ناسیونالیسم را می‌توان در نظریات متفکران و کنش‌گران بسیاری یافت، از جمله اریک هابسبام، بندیکت اندرسون و رزا لوکزامبورگ. هابسبام ناسیونالیسم را ابزاری برای کنترل طبقه‌ی کارگر معرفی و اندرسون مفهوم ملت را به‌عنوان «جماعت خیالی» تبیین می‌کند. رزا لوکزامبورگ نیز در نقدهای خود پیرامون مسئله‌ی ملی بر هم‌بستگی بین‌المللی طبقه‌ی کارگر پافشاری دارد و ناسیونالیسم را ابزاری در دست سرمایه‌داری برای انحراف جنبش‌های رهایی‌بخش می‌داند. این دیدگاه‌ها، در کنار نظریه‌های دلوز و گاتاری در کتاب **هزار فلات**، به ما کمک می‌کنند تا از چارچوب‌های سلسله‌مراتبی فراتر برویم و با الگوهای ریزومی، ساختارهای انعطاف‌پذیر و فراملی را تصور کنیم. دلوز و گاتاری تأکید می‌کنند که هم‌بستگی‌های رهایی‌بخش، برخلاف ساختارهای متمرکز، از طریق پیوندهای متکثر و افقی شکل می‌گیرند. این ساختارها می‌توانند پایه‌ای برای مبارزات فراملی فراهم کنند که از مرزهای ملی عبور کرده و به شکل‌گیری انترناسیونالیسمی پایدار و چندگانه کمک کنند.

شرایط امروز جهان نشان می‌دهد که انترناسیونالیسم نه‌تنها یک گزینه بلکه ضرورتی است برای ایستادگی در برابر نیروهای مخرب و واپس‌گرای کنونی. در ایران، جنبش «زن، زندگی، آزادی» نیز به‌عنوان یکی از نقاط عطف تاریخ معاصر این کشور، نشان‌دهنده‌ی ظرفیت هم‌بستگی‌های متکثر و فراهویتی در مبارزه

علیه ساختارهای سرکوب‌گر است. همان‌گونه که دلوز و گاتاری تأکید کرده‌اند، چنین جنبش‌هایی می‌توانند با ایجاد ناخودآگاه اجتماعی و پیوندهای هم‌دلانه، مرزهای ناسیونالیستی را متزلزل کنند.

در فرجام، نوشته‌ی فوگل فراتر از یک تحلیل نظری صرف، بر ضرورت تبدیل انترناسیونالیسم از یک شعار به کنشی عملی تأکید دارد. این دیدگاه از نظر مترجم یادآور این حقیقت است که چشم‌اندازهای انترناسیونالیستی، تنها در صورت پیوند با جنبش‌های مردمی و سازمان‌یافته می‌توانند به بدیلی پایدار برای سرمایه‌داری و ناسیونالیسم تبدیل شوند. انترناسیونالیسم، به‌عنوان یک جنبش مقاومتی، می‌تواند در برابر نیروهای واپس‌گرای جهان امروز ایستادگی کند و با ایجاد هم‌بستگی‌های فراملی و گشودگی به سوی عدالت اجتماعی، بدیلی واقعی برای مقابله با تهدیدهای پیش روی‌مان ارائه دهد.

انترناسیونالیسم در زمانه‌ی پس از سیاست‌های توده‌ای

انترناسیونالیسم هم‌چنان به‌عنوان یک شعار الهام‌بخش باقی مانده است، اما فراتر رفتن از شعارزدگی به چه معناست؟

زندگی اریک هابسبام، که در مصر از خانواده‌ای یهودی اهل شرق لندن متولد و دوران کودکی‌اش میان برلین و وین سپری شد، با انترناسیونالیسم تعریف شد. او در ۱۹۳۱، در چهارده‌سالگی، به جنبش کمونیستی پیوست و از نزدیک شاهد ظهور نازیسم در آلمان بود؛ همین موضوع خانواده‌اش را مجبور کرد که در نهایت در انگلستان ساکن شوند؛ جایی که او بیش‌تر عمر خود را سپری کرد. با توجه به این‌که دوران بلوغ او تحت سیطره‌ی توفان‌های ناسیونالیسم بین دو جنگ جهانی سپری شد، تعجبی نداشت که او به یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان این دوره تبدیل شود.

از نظر هابسبام ناسیونالیسم، که با ظهور سیاست‌های توده‌ای و دموکراتیزه شدن در اروپا شکل گرفت، تا حدی پاسخی به ظهور طبقه‌ی کارگر بود. در میان آشفتگی‌ها و بی‌ثباتی‌هایی که پیش‌رفت سرمایه‌داری ایجاد کرد، ناسیونالیسم به‌عنوان یک پروژه‌ی سیاسی از سوی طبقات متوسط گسترش یافت. از دید هابسبام این سیاست بر تمایل مردم به هم‌ذات‌پنداری احساسی با «ملت» خود و بسیج سیاسی بر پایه‌ی همین احساس استوار بود.

ناسیونالیسم احساسی ارگانیک و از پیش موجود، که از دل توده‌ها برمی‌خاست، نبود؛ بلکه از طریق مدرن‌سازی و فناوری‌های آن، نظیر راه‌آهن و چاپ، تولید شد. گسترش آموزش عمومی و افزایش سواد به تقویت و رواج سنت‌های ساختگی ناسیونالیسم کمک کرد. هابسبام با لحنی تند اشاره می‌کند که مورخان برای ناسیونالیسم همان نقشی را دارند که کشت‌کنندگان خشخاش برای معتادان به هروئین: «ما مواد اولیه مورد نیاز این بازار را فراهم می‌کنیم.»

افول قدرت دین سازمان‌یافته به این معنا بود که طبقه‌ی حاکم دیگر نمی‌توانست بر تسلیم مطیعانه‌ی طبقات پایین به روحانیون تکیه کند. ناسیونالیسم، با این حال، به‌عنوان نوعی دین سیاسی^۴ قادر بود همان شور و اشتیاقی را برانگیزد که کلیساها پیش‌تر ایجاد می‌کردند.

سوسیالیست‌هایی هم‌چون هابسبام به امید فراتر رفتن از دولت-ملت بودند، اما این روزها، با دشواری در تصور جای‌گزینی برای سرمایه‌داری، تصور جهانی فراتر از ناسیونالیسم نیز به همان اندازه چالش‌برانگیز به نظر می‌رسد. حتی با وجود آن‌که نیروهایی که در ابتدا منجر به ظهور ناسیونالیسم شدند — صنعتی‌شدن، دموکراتیزه شدن، سیاست‌های توده‌ای و ظهور پرولتاریا — فروکش کرده‌اند، کشش ناسیونالیسم هم‌چنان به قوت خود باقی است.

در دهه‌ی گذشته، استانداردهای زندگی در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته کاهش یافته است، در حالی که کشورهای که دیرتر صنعتی شدند و امیدوار بودند به این کشورها برسند، مانند آفریقای جنوبی و برزیل، از قدرت‌های تولیدی بزرگ به صادرکنندگان مواد خام سقوط کرده‌اند. ناسیونالیسم در این کشورها به شکل‌های نگران‌کننده‌ی جدیدی ظاهر شده که با رسانه‌های اجتماعی و رهبری‌های کاریزماتیک، به‌جای احزاب توده‌ای، هدایت می‌شود.

در زمانه‌ای که بحران‌های اقتصادی و زیست‌محیطی شدت گرفته و هیچ چشم‌انداز روشنی برای برون‌رفت از این وضعیت وجود ندارد، به نظر می‌رسد منطقی‌ترین راه، پایه‌ریزی سیاست‌ها بر اساس یک هویت — قومی، نژادی یا ملی — باشد و تلاش برای حفظ دست‌رسی گروه خود به منابعی که هر روز کمتر می‌شوند. این موضوع شبیه به این است که شما با کوچک‌تر شدن سهم کیک، جایگاه خود را با حذف دیگران حفظ کنید.

انترناسیونالیسم

ایده‌ی انترناسیونالیسم هم‌زمان با ناسیونالیسم و در سال‌های آغازین جنبش کارگری شکل گرفت. رهبران سوسیالیست بر این باور بودند که طبقه‌ی کارگر جهان دارای منافع مشترک است که می‌تواند آنان را فراتر از مرزهای ملی، زبانی و نژادی متحد کند. همین چشم‌انداز بود که زیربنای شکل‌گیری بین‌الملل اول و سپس بین‌الملل دوم قرار گرفت.

رؤیای هم‌بستگی بین‌المللی پرولتاریا پس از سال ۱۹۱۴ در گل‌ولای نبردهای «سَم» [۱] و «وردن» [۲] رنگ باخت. با این حال، رویدادهای روسیه امید تازه‌ای برای کسانی به همراه داشت که به دنبال جهانی فراتر از دولت-ملت‌ها بودند.

بلشویک‌ها و یارانشان در عمل انترناسیونالیست بودند؛ آن‌ها به زبان‌های مختلف تسلط داشتند و می‌توانستند در مباحثی بسیار فراتر از مرزهای ملی خود مداخله کنند. بسیاری از کمونیست‌های این نسل زندگی حرفه‌ای یک انترناسیونالیست را برگزیدند، جنبش انقلابی را تنها خانه‌ی خود ساختند و آسایش و امنیت شخصی خود را در راه رهایی انسان فدا کردند. اگرچه این رؤیاها سرانجامی تلخ یافتند، راه و روش آن‌ها اما هم‌چنان الهام‌بخش باقی مانده است.

انقلاب روسیه به شکل‌گیری بین‌الملل کمونیستی یا «کمیترن» انجامید که انقلابیونی از سراسر جهان را گرد هم آورد. اما رهبری کمیترن اغلب منافع ملی اتحاد جماهیر شوروی را بر مبارزات پرولتاریای بین‌المللی ترجیح می‌داد. با این حال، قدرت و گستره‌ی این جنبش جهانی، چشم‌انداز انترناسیونالیستی را تقویت کرد، که شاید در نقش کمونیست‌ها در مقاومت علیه فاشیسم و بعدها در مبارزات برای جنبش‌های رهایی ملی به‌وضوح نمایان بود.

در واقع، هنگامی که سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها از مبارزات قهرمانانه علیه استعمار، از ویتنام تا گینه بیسائو، حمایت کردند، انترناسیونالیسم معنای تازه‌ای پیدا کرد. اگرچه امیدهای مربوط به استعمارزدایی اغلب در ناکامی‌های نامیدکننده‌ی ناسیونالیسم پس از استعمار گرفتار شد، نباید قدرت این چشم‌انداز و فداکاری‌های انجام‌شده در این مبارزات را نادیده گرفت.

بیرون از سنت کمونیستی و سوسیالیستی، این دوران شاهد تلاش‌های گوناگون برای انترناسیونالیسم در جهان سوم نیز بود، مانند جنبش غیرمتعهدها. نسل‌های بعدی سوسیالیست‌ها از پروژه‌هایی مانند انقلاب ساندینیست‌ها در نیکاراگوئه حمایت کردند و نقشی حیاتی در جنبش جهانی ایفا نمودند که به سقوط آپارتاید در آفریقای جنوبی کمک رساند.

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، حتی تصور جای‌گزینی برای سرمایه‌داری دشوار شد، چه رسد به یک جنبش واقعی که بتواند آن را براندازد. اما این به معنای ناپدید شدن انترناسیونالیسم نبود. رویدادهایی مانند شورش زاپاتیست‌ها در چیاپاس و «نبرد سیاتل» [۴]، شکلی نوین از انترناسیونالیسم را پدید آورد که مبارزات متنوع جوامع مختلف در سراسر جهان را بازتاب می‌داد و بعدها در قالب «مجمع اجتماعی جهانی» [۵] جلوه‌ای عینی‌تر پیدا کرد.

با این حال، این «جنبشِ جنبش‌ها» فاقد چشم‌انداز استراتژیک جامع بود و تنها به این امید اتکا داشت که مبارزات خودبنیاد مختلف به شکلی ارگانیک چیزی نو پدید آورند. در اوایل دهه‌ی ۲۰۰۰، میلیون‌ها نفر در برخی از بزرگ‌ترین تظاهرات تاریخ علیه تهاجم آمریکا به عراق بسیج شدند. با این وجود، به دلیل عدم دسترسی به قدرت دولتی و اغلب گسست از جنبش کارگری، این ابراز هم‌بستگی‌ها بیش‌تر نمادین بودند تا عملی.

در همان دوره، در حالی که لیبرال‌ها جهانی‌شدن و تجارت آزاد اتحادیه‌ی اروپا را به‌عنوان الگویی از پساناسیونالیسم جهان‌وطنی ستایش می‌کردند، روشن بود که این نوع هم‌گرایی فراملی تنها نابرابری‌ها میان دولت‌ها و منطقه‌ها را تشدید می‌کند، به‌جای آن که آینده‌ای بهتر برای همه بسازد.

اکنون، بسیاری از لیبرال‌هایی که خود را منتقدان حرفه‌ای ناسیونالیسم می‌دانند، از گونه‌ای انترناسیونالیسم حمایت می‌کنند که بر اساس طرد هزاران پناهجویی بنا شده که برای یافتن زندگی بهتر در آب‌های دریای مدیترانه غرق می‌شوند. هیچ استقبالی از پناهندگانی که به‌دلیل نابودی جوامعشان فرار می‌کنند، صورت نمی‌گیرد؛ چه این نابودی نتیجه‌ی «مداخلات بشردوستانه» تحت رهبری آمریکا باشد، چه اجبار به گردن نهادن به یک دکترین اقتصادی مخرب و منفعت‌طلبانه، یا پیامدهای بحران زیست‌محیطی رو به وخامت.

انترناسیونالیسم در جهان امروز

انترناسیونالیسم هم‌چنان به‌عنوان یک آرمان باقی مانده است، اما برای آن که به چیزی ملموس تبدیل شود، چه باید کرد؟ امروز ممکن است خود را انترناسیونالیست بدانیم، اما واقعیت سیاسی ما هم‌چنان تحت تأثیر بقایای دولت-ملت تعریف می‌شود. دشوار است که تصور کنیم در آغاز یک عصر انقلابی قرار داریم که در آن حذف دولت-ملت به یک احتمال واقعی تبدیل شده است. در حالی که شرکت‌های بزرگ مالی و تولیدی مرزهای ملی را پشت سر می‌گذارند، فعالیت سیاسی ما اغلب به تلاش برای کسب اصلاحات در سطح ملی محدود می‌شود، نه در سطح بین‌المللی.

هم‌بستگی بین‌المللی که از طریق اعتراضات، آموزش عمومی و رسانه‌های اجتماعی ابراز می‌شود، شایسته‌ی ستایش است، اما به ندرت کمکی واقعی به کسانی می‌کند که به آن نیاز دارند. این نوع سیاست در نهایت به متقاعد کردن صاحبان قدرت برای اقدام متکی است، معمولاً از طریق یک درخواست اخلاقی: «همین حالا کاری کنید؛ انسان‌ها دارند می‌میرند!» هم‌بستگی مؤثر باید بر قدرت و منابع واقعی استوار باشد. از این رو، ممکن است لازم باشد ابتدا چنین قدرتی را در کشورهای خود ایجاد کنیم تا بتوانیم به‌طور معناداری به رفقا و متحدان خود در جاهای دیگر کمک برسانیم.

با توجه به قدرت پایدار ناسیونالیسم، نمی‌توان آن را صرفاً به‌عنوان یک مزاحمت ناخوشایند نادیده گرفت. در عین حال، ما هم‌چنین باید در برابر وسوسه‌ی پذیرش ناسیونالیسم به‌خاطر منافع سیاسی کوتاه‌مدت مقاومت کنیم. اگر بخواهیم آن را به چالش بکشیم، باید کشش آن را درک کنیم، و برهه‌های تاریخی ارزش‌مندی از کنش‌های انترناسیونالیستی وجود دارند که می‌توانیم از آن‌ها الهام بگیریم.

برای سوسیالیست‌ها، آرمان‌های انترناسیونالیستی از مجموعه‌ای اصول اساسی نشأت می‌گیرند. نخست، یک انسان‌گرایی بنیادین که باید زیربنای تمام کارهای ما باشد، این باور که همه‌ی انسان‌ها فارغ از خاستگاه ملی‌شان از ارزش یکسانی برخوردارند. این یک اصل منحصر به سوسیالیسم نیست، اما قطعاً از اجزای ضروری آن به‌شمار می‌رود.

دوم، سرمایه‌داری نظامی جهانی است که همه را تحت سلطه‌ی الزامات خود قرار می‌دهد و راه فراری ملی از آن وجود ندارد. وجود فقر و توسعه‌نیافتگی در یک منطقه به سرمایه این امکان را می‌دهد که از تهدید رقابت برای پایین آوردن دستمزدها و شرایط کاری بهره‌برداری کند؛ این فشار از مناطق صنعتی‌زدایی‌شده‌ی

«کمر بند زنگ زده» [۶] در شمال تا مناطق تولیدی جدید در جنوب جهانی گسترش می‌یابد. هیچ‌کس از این فشار در امان نیست تا زمانی که همه از آن رهایی پیدا کنند.

سومین عاملی که روزه‌روز اهمیت بیش‌تری پیدا می‌کند، بحران اقلیمی است. مواجهه با تأثیرات تغییرات آب‌وهوایی از دیدگاهی انترناسیونالیستی، از نظر اخلاقی و عملی ضروری است. دولت‌های سرمایه‌داری ثروت‌مند که بدترین آلوده‌کننده‌های محیط زیست بوده‌اند، نباید اجازه داشته باشند بار این بحران را بر دوش باقی جهان بگذارند؛ آن‌ها هم‌چنین حق ندارند کاهش رشد و پایان توسعه را تشویق کنند وقتی که جنوب جهانی هم‌چنان در فقر غوطه‌ور است.

در هر صورت، این یک توهم است که گمان کنیم بخشی از جهان می‌تواند از پیامدهای فاجعه‌های زیست‌محیطی در امان بماند. هیچ‌کس ایمن نخواهد بود تا زمانی که همه ایمن شوند.

برای تبدیل انترناسیونالیسم از یک آرمان به واقعیت، باید یک جای‌گزین عملی برای سرمایه‌داری ارائه دهیم و سپس جنبش‌هایی ایجاد کنیم که بتوانند این چشم‌انداز را به واقعیت تبدیل کنند.

با نزدیک شدن جهان به خطرات یک عصر تازه‌ی افراط‌گرایی که به شکل‌های ناسیونالیسم قرن بیستمی گره خورده است، نگاهی دوباره به بینش اریک هابسبام ضروری به نظر می‌رسد، وقتی که می‌گوید: «آرمان‌گرایی چه‌بسا یک ضرورت اجتماعی است که تلاش‌های خارق‌العاده‌ی انسانی را برمی‌انگیزد؛ تلاش‌هایی که بدون آن‌ها هیچ انقلاب بزرگی به وقوع نمی‌پیوندد.»

* مقاله‌ی حاضر ترجمه‌ای است از *Internationalism After Mass Politics* از Benjamin Fogel که در این [لینک](#) یافته می‌شود.

یادداشت‌ها:

[۱]. نبرد سم سم نبردی مهم در جنگ جهانی اول بود که نیروهای امپراتوری بریتانیا و جمهوری سوم فرانسه بر علیه امپراتوری آلمان انجام دادند. این نبرد از روز ۱ ژوئیه تا ۱۸ نوامبر سال ۱۹۱۶ در هر دو سوی رودخانه سم در فرانسه رخ داد که در پایان فرانسه و بریتانیا تنها ۱۰ مایل توانستند پیشروی کنند و پس از ۵ ماه این نبرد خونین بی‌نتیجه پایان یافت.

[۲]. نبرد وِردَن طولانی‌ترین نبرد جنگ جهانی اول است که ۱۸ دسامبر ۱۹۱۶ با شکست آلمانی‌ها پایان یافت. محصول این نبرد ۳۰۲ روزه که ۲۱ فوریه ۱۹۱۶ در شمال شرقی فرانسه و در نزدیکی شهری به همان نام یعنی وِردَن آغاز شده بود، نزدیک به ۳۴۰ هزار کشته و بیش از نیم میلیون زخمی بود.

[۳]. شورش زاپاتیستا در چیاپاس به یکی از معروف‌ترین جنبش‌های سیاسی و اجتماعی در مکزیک اشاره دارد که در تاریخ ۱ ژانویه ۱۹۹۴ آغاز شد. این شورش توسط گروهی مسلح و انقلابی به نام جنبش آزادیبخش ملی زاپاتیستا (EZLN) رهبری شد که خود را به نمایندگی از بومیان مکزیک و علیه نابرابری‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مطرح کردند.

[۴]. اعتراضات سیاتل به سازمان تجارت جهانی در سال ۱۹۹۹، که گاهی به نبرد سیاتل اشاره شده است، مجموعه‌ای از اعتراضات ضدجهانی‌سازی بودند که در اطراف کنفرانس وزیران سازمان تجارت جهانی (WTO) در سال ۱۹۹۹ رخ دادند. در این کنفرانس، اعضای سازمان تجارت جهانی در تاریخ ۳۰ نوامبر ۱۹۹۹ در مرکز کنوانسیون و تجارت ایالت واشینگتن در شهر سیاتل، واشینگتن گرد هم آمدند. این کنفرانس قرار بود نقطه آغاز دور جدیدی از مذاکرات تجاری هزاره جدید باشد.

[۵]. مجمع اجتماعی جهانی (World Social Forum یا WSF) یک فضای بین‌المللی برای مذاکره، تبادل نظر و سازماندهی جنبش‌های اجتماعی، سیاسی و غیردولتی است که در پاسخ به جهانی‌سازی نوازادگرایانه و فرم اقتصادی جهانی (World Economic Forum یا WEF) شکل گرفته است. این فرم برای اولین بار در سال ۲۰۰۱ در شهر پورتو آگری در برزیل برگزار شد و به عنوان یک پلتفرم برای طرفداران عدالت اجتماعی، محیط زیست، حقوق بشر و مقابله با نابرابری‌های جهانی عمل می‌کند.

[۶]. کمربند زنگ‌زده (Rust Belt) به ناحیه‌ای از ایالات متحده آمریکا اشاره دارد که در گذشته مرکز صنعتی کشور بود، اما از اواسط قرن بیستم به دلیل تغییرات اقتصادی، صنعتی‌سازی و جهانی‌سازی، شاهد رکود اقتصادی، بیکاری و فروپاشی زیرساخت‌ها بوده است. این منطقه شامل ایالت‌های شمال شرقی و شمال مرکزی ایالات متحده است که سابقه قوی در تولید فولاد، خودروسازی و صنایع سنگین داشتند.